

بررسی آیین نوظهور باب در مازندران و تبیین نقش ملاحسین بشرویه ای

فاطمه کورانی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. پست الکترونیک: fatemehkorani937@gmail.com

چکیده

جنبش بابیه یکی از حرکت های فکری و عقیدتی در قرن سیزدهم هجری بود که با تلاش کنشگرانی همچون ملاحسین بشرویه ای به جنبش اجتماعی-سیاسی تبدیل شد. بعد از ادعای باب مبنی بر نیابت امام عصر، ملاحسین با عنوان حی اول، نخستین مومن به باب شد و در راستای گسترش اندیشه های باب، نقش موثری ایفا کرد. وی یکی از موفق ترین افراد در انجام تبلیغات و عامل گسترش فرقه بابیت در شهرهای مختلف از جمله مازندران شد و سرانجام هم در همین منطقه در نبردی که میان عمال حکومت و بابیان در قلعه طبرسی انجام گرفت، جان خود را از دست داد. در پی شکست ملاحسین و حدود یک سال بعد از آن مرگ علی محمد باب، این فرقه دچار انشعاب و پدید آمدن دو فرقه ازلیت و بابیت شد. پرداختن به نقش شخصیت های تاثیرگذار در مطالعات تاریخی از اهمیت بالایی برخوردار است و در پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه ای به تبیین جایگاه ملاحسین بشرویه ای در ترویج اندیشه های باب پرداخته شده است. داده های به دست آمده با مطالعه کتب تاریخی عصر قاجار و منابعی که اندیشه های بابی را مطرح کرده اند و همچنین پژوهش های معاصر نوشته شده است. تمرکز نوشته پیش رو بر چگونگی ورود آیین باب به مازندران و نقش افرینی های ملا حسین بشرویه ای در چارچوب تحولات اجتماعی و مذهبی آن زمانه است.

یافته های به دست آمده نشان می دهد که ملاحسین نه تنها یک مبلغ ساده ی اندیشه های باب نبود، بلکه او با سفرهای طولانی مدت و گسترش دامنه تبلیغات باب به نوعی شبکه سازی و گسترش منطقه ای دست زد. در واقع بعد از مرگ باب اندیشه های او منجر به حرکات سیاسی و اجتماعی و حتی واکنش در مقابل حکومت قاجار شد. بدین ترتیب آیین باب با تلاش افرادی مثل ملا حسین تبدیل به فرقه ای مذهبی مستقل شد.

کلید واژه ها:

بابیت، ملاحسین بشرویه، قاجاریه، علی محمد باب، مازندران

استناد: کورانی، فاطمه (۱۴۰۴). بررسی آیین نوظهور باب در مازندران و تبیین نقش ملاحسین بشرویه ای. تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، ۲۳۳-۲۴۳.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

در دوران قاجار و در قرن سیزدهم هجری در مقابل وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه و عدم رضایت مردم و بی عدالتی ها، جنبش هایی در مخالفت با حکومت و فضای بحرانی جامعه پا به عرصه ظهور نهادند. بابت یکی از این جنبش ها بود که ابتدا به عنوان نوعی حرکت فکری و عقیدتی تلقی می شد اما به مرور زمان و با گسترش عرصه های خود، به نوعی حرکت سیاسی-اجتماعی تبدیل شد. پیروان بایبه با تبلیغات گسترده خود و حضور در شهر های مختلف توانستند تعداد زیادی از افراد را با خود همراه سازند. باب با ادعای باب امام زمان و باب علم بودن، کار خود را آغاز کرد و بعد از مدتی از این حد فراتر رفت و خود را امام عصر دانست و حتی ادعای نبوت و الوهیت کرد.

یکی از پیروان سرسخت او که در امر تبلیغات این باب ثابت قدم بود، ملاحسین بشرویه است. وی ابتدا از پیروان این شیخیه و بعد از مرگ شیخ احمد احسانی در خدمت استادش کاظم رشتی قرار گرفت و بعد از مرگ کاظم استادش او در پی یافتن نشانه ای از مهدی موعود برآمد، تا زمانی که با علی محمد باب در بوشهر آشنا شد و به او پیوست. اما چگونگی گروش ملا حسین به باب و نحوه تاثیرگذاری او در تبلیغ این باب، از موضوعات حائز اهمیت در مطالعه فرقه بابت است. در این نوشته سعی بر روشن سازی نقش ایشان به عنوان یکی از کنشگران فعال و بخصوص فعالیت او در مازندران و نحوه ورود بابت به آنجا شده است.

ملا حسین برای ادامه دعوت خود به منطقه مازندران وارد شد که سراغاز چالش های بسیاری با قشر روحانیون مخالف و عمال حکومتی شد. در نهایت هم ملاحسین در جنگ با عمال سلطنت در قلعه طبرسی بعد از سرکشی های فراوان، به قتل رسید. اما جنبش بایبه در مازندران تا حدود ۴ ماه بعد از مرگ ملاحسین ادامه یافت و در نهایت منجر به تسلیم بایون شد و یک سال بعد هم علی محمد باب با فتوای علمای تبریز اعدام شد. از این زمان به بعد در فرقه بایبه انشعابات ایجاد شد و به دو فرقه ازلیت و بهائیت تقسیم شدند.

پیشینه و روش پژوهش

در پژوهش های انجام شده درباره بابت، بیشتر تمرکز بر جایگاه باب و اندیشه های او به عنوان فرقه ای نوظهور در دوران قاجار پرداخته شده و در باب نقش کنشگرانی همچون ملاحسین، روایاتی کلی و با تمرکز بر قلعه طبرسی در منابع آمده است. مثل کتاب تاریخ نبیل زرنندی نقش محوری ملاحسین را در تعالیم باب و رهبری بایان در قلعه طبرسی را برجسته کرده و در کتاب ادیان و فلاسفه از دوگوبینو که به تاثیر او در رادیکالی شدن جنبش بایبه و اقدامات او در سازماندهی این فرقه پرداخته شده است. در کتاب تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری بابی گری بهائی گری و کسروی گری، فعالیت های او در گسترش آموزه های مذهبی مطرح شده و در کتاب بشرویه زادگاه ملاحسین به صورت جامع تری به زندگی ملا و فعالیت های او می پردازد.

پژوهش حاضر به طور جامع به تبیین سیر تاریخی ورود بایان به مازندران و کنش گری های ملاحسین از تبلیغات تا تحریکات سیاسی تا سرنوشت بایان این منطقه بعد از مرگ ملاحسین و باب و انشعابات ایجاد شده پرداخته است. همچنین از منابع معتبر در زمینه بابت، شرح حال ملاحسین و منابعی از تواریخ قاجار مثل مطالع الانوار، روضه الصفای ناصری، سلطنت قاجار از شمیم و تاریخ ایران از انقراض ساسانی تا انقراض قاجار و برخی کتب مثل فتنه باب، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی و شیخیه و بایبه در ایران استفاده شده است. همچنین با روش توصیفی-تحلیلی سعی شده تا علاوه بر چگونگی گسترش بایبه در مازندران و نقش ملاحسین، به نحوه گذار از یک جنبش عقیدتی به یک جریان شورشی در مقابل حکومت قاجار پرداخته شد.

تشکیل آیین بابیت

آیین بابیت از جریان‌ات فکری- مذهبی و بعدها اجتماعی در سال ۱۳ قمری و ۱۹ میلادی است. این آیین در دوران محمد شاه قاجار در بستری از آشفتگی‌های سیاسی- اجتماعی توسط علی محمد شیرازی ملقب به باب بنیان نهاده شد. این فرقه نو ظهور در ابتدا یک جریان مذهبی و عقیدتی تصور می‌شد اما به یک جریان اجتماعی و سیاسی در تقابل با حکومت و روحانیون شیعه مبدل گشت، که در زمان صدارت امیرکبیر و سلطنت ناصرالدین شاه یکی از چالش‌های اصلی به شمار می‌رفت. بایان با تبلیغات گسترده جمع عظیمی از جماعت آن روز را با خود همراه کردند و موفق به تشکیل شبکه‌های بسیاری در شهرهای مختلف شدند.

بخشی از عواملی که منجر به ظهور چنین جنبش‌هایی در جامعه می‌شود را باید در وضعیت روز جامعه جست و جو کرد و بخشی هم به عقاید و دیدگاه‌های مطرح در جامعه بر می‌گردد. در باب مسئله پیش رو که در دوران حکومت قاجار رخ داده است، باید به وضعیت روز جامعه و اوضاع نابه سامانی که حاکی از شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بود، توجه نمود. فقر گسترده و بی عدالتی‌هایی که گریبان گیر مردم شده بود و سوء مدیریت‌های حاج میرزا آقاسی، عدم وجود نهاد‌های قانونی و ضعف مشروعیت شاهان قاجار، دادن امتیاز به بیگانگان و گسترش نفوذ آنان در جامعه و وابستگی کشور به قدرت‌های خارجی همه از عواملی بودند که جامعه را دچار نارضایتی کردند.

در این شرایط است که مردم بی‌نوا در انتظار منجی نشسته و خواهان فردی هستند که برای نجات آنها از ظلم و بی عدالتی‌ها ظهور کند. فرقه‌هایی همچون شیخیه، بابیه و بهائیه در نتیجه این وضعیت ایجاد شدند و گسترش یافتند. البته این باور از دوران قدیم در ایران وجود داشته و باور به ظهور منجی و نجات دهنده در برابر سختی‌ها امری رایج بوده است و در دوران اسلامی هم باور به مهدویت ملاحظه می‌شود. در نتیجه چنین تفکراتی در دوران بعد از اسلام، رهبران این فرقه‌ها مدعی هستند که نایب امام عصر شیعیان و حتی خود او هستند. برخی هم از این ادعا فراتر رفته و خود را پیامبر جدید می‌دانند و حتی مدعی الوهیت هستند.

بدین ترتیب در دوران قاجار هم تعدادی از این افراد با ادعای مهدویت خود به جمع‌آوری پیروانی پرداخته و مدعی تغییرات در جامعه و مبارزه با ظلم هستند. یکی از این افراد سید علی محمد شیرازی فرزند میرزا رضا بزاز از اهالی شیراز است. وی از شاگردان شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی بود. (نورمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۳۷-۱۳۸) البته خود شیخ احمد هم مکتبی به نام شیخیه را در دوران حکومت فتحعلی شاه تاسیس کرد که وی مورد تکریم شاه هم قرار داشت. کاظم رشتی و علی محمد شیرازی از شاگردان او بودند و آیین بابیت را می‌توان انشعابی از این مکتب دانست.

در جریان فکری شیخیه، شیخ احمد احسانی به تمرکز بر رکن رابع و واسطه میان امام زمان و مردم معتقد بود و آیین بابیت هم ادامه دهنده همان مسیر فکری با اندکی تغییرات است. باب در پی تفسیر و بازسازی همین مفاهیم شیعیان در قالبی نو بود. یکی از افراد مهم در دوران رهبری شیخ احمد و از شاگردان ایشان، کاظم رشتی بود که بعد از مرگ شیخ احمد به رهبری این فرقه پرداخت، اما بعد از مرگ وی پیروانشان دچار انشعاب شدند و بعد از ظهور باب به او پیوستند.

«سید محمد شیرازی مدت کوتاهی پس از مرگ سید کاظم رشتی و در اوایل سال ۱۲۶۰ قمری، ادعای بابیت کرد و خود را باب علم و باب ارتباط با امام زمان (ع) نامید.» (همان: ۱۴۰) وی ابتدا خود را باب امام دوازدهم شیعیان دانست، اما بعد از مدتی فراتر رفت و خود را امام زمان و حتی باب علم الهی خواند و ادعای او از سطح نیابت و امامت به نبوت هم کشیده شد. در ابتدا ادعای وی یک

داعیه مذهبی بود و بعد ها تبدیل به یک جریان سیاسی-اجتماعی شد که به درگیری با حکومت انجامید، همانطور که توطئه‌هایی علیه شاه و صدراعظم انجام دادند. (شمیم، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۱۴۰)

در چنین شرایطی که ایران عصر قاجار با بحران‌های سیاسی، اقتصادی، شکست‌های نظامی و سلطه خارجی مواجه بود، بستر خوبی فراهم بود تا مردم ناامید و اغلب خرافه پرست، جذب این گروه‌ها بشوند و حتی این حرکت باب را نوعی مواجهه معنوی در برابر ناکامی‌های اجتماعی و سیاسی بدانند. اعتقاد به ظهور منجی که برای از بین بردن بدی‌ها و گسترش عدالت و خوبی‌ها ظهور می‌کند، به گفته دارمستتر نه تنها در عقاید مسلمانان که در عقاید یهودی و مسیحی هم وجود دارد و نقطه اشتراک آنهاست. در دوران باستان آن را سوشیانت می‌خوانند و او در آخر جهان سلطنت می‌کند و نظم و عدالت از میان رفته را بازمی‌گرداند. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۵-۶)

پیتر اوری هم به این موضوع اشاره کرده است که ریشه این مسائل در ایران را در دوران باستان می‌توان یافت که همیشه منتظر ظهور منجی‌ای برای مقابله با اهریمن که منشاء بدی‌هاست، بودند و در مبارزه خیر و شر و اهوره مزدا و اهریمن، این اهوره مزدا و خیر بود که شر و اهریمن را شکست داده و عدالت و آن نظام کیهانی را برمی‌گرداند. در دوران اسلامی و میان شیعیان هم این الگو را در قالب نظریه مهدویت داریم که جدیت مسئله انتظار مهدی موعود به حدی رسید که به یکی از اصول اساسی در مذهب شیعه بدل گشته است. (آوری، ۱۳۶۳: ۱/۱۲۷-۱۲۸) با این وضعیت طبیعی بود که هنگام گرفتاری و شکست‌ها، جامعه جذب هر نوید رهایی بخشی که پا به عرصه گذارد بشود.

در خصوص گرایش به باب در منابع تاریخی همچون روضه الصفای ناصری آمده که «گروهی بی‌دیده نادیده گردن بر چنبر ارادتش نهادند و جمعیتی نامطلع از مطالعه نوشتجاتش سر بر خط مطابعتش گذاشتند و به هر شهر چنان شهره شد که نایب حضرت امام غایب صاحب الزمان در این زمان ظهور کرده و عما قریب حضرت منوب خروج خواهد فرمود. اهالی ایران که زیاده از یک هزار سال است در این انتظار فرومانده و به امید چنین روزگاری سر و جان بر باد داده، چون این اخبار شنیدند بلا تحقیق از اطراف در جنبش آمدند و هریک در شهری خلاق را به پیروی نایب دعوت کردند.» (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۱۰/ ۸۴۷۴)

از زاویه‌ای جامعه شناختی هم می‌توان به موضوع ظهور مدعیان مهدویت نگاه کرد که ناشی از بحران هویت مذهبی است. همانطور که محمود صباحی می‌گوید این مسئله می‌تواند ناشی از نیاز زمانه باشد و او اعتقاد به باب و سوشیانس در ایران باستان را همان اعتقاد به مسیحا دانسته که این‌ها همه موعودهایی هستند که برای نجات بشر قرار است ظهور کنند. باب و سوشیانس در جامعه‌ای که از خود حرکتی نشان نمی‌دهد، ظهور می‌کنند تا به دادخواهی در مقابل بی‌عدالتی و ظلم بپردازند. به گفته صباحی آنها می‌ایند تا با انجام تغییرات و تلاش‌های خود، جامعه‌ای نو با اندیشه‌هایی جدید و پیشرو را ایجاد کنند و تحولی را رقم بزنند، همانکه وی در کتابش زایش زمانه‌ای نوین خوانده است. (صباحی، ۱۳۹۸: ۵۶-۵۷)

در هر صورت سید باب توانست دعوت خود را در بوشهر و شیراز و مناطقی دیگر علنی کند و او از ادعای امامت هم پافراتر نهاد و در کتاب روضه الصفا آمده است که بیان می‌کند «خود آن امام که منتظرید و یک هزار سال انتظار ظهورش می‌برید، از این مرتبه فراتر آمده دعوی نبوت خاصه کرد. پس از چندی خاتم الانبیا را نیز انکار نمود و خود را نعوذ بالله منها آن حضرت رجحان داد و...» (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۱۰/ ۸۳۲۳) در پی این ادعاها واکنش شدید علما اتفاق افتاد و خواستار سرکوب بایان شدند، سرانجام بعد مدتی به خواست علما او را در قلعه چهریق زندانی کردند و بعد از مدتی هم در سال ۱۲۶۶ با فتوای علمای تبریز او را اعدام کردند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۶: ۴۹۸)

با مرگ باب این جریان پایان نیافت و پیروان و شاگردان بسیاری که او ترتیب کرده بود راهش را ادامه دادند مثل ملا حسین بشرویه و ملا شیخعلی که از پیروان شیخیه و از شاگردان کاظم رشتی بودند. بعد از فوت کاظم رشتی که جانشین استاد خود احمد احسانی شده

بود، بین پیروان شیخیه انشعابات رخ داد و برخی همچون ملاحسین گوهر و کریم خان کرمانی ادعای رهبریت کرده و پیروانی به دور خود جمع کردند. ملاحسین و شیخعلی مخالف آنان بودند و از همین رو بعد از دعوی باب به صف پیروان باب پیوستند. (هدائی، ۱۳۴۸: ۲۹)

ملاحسین بشرویه کسی بود که باب را تشویق به تشکیل فرقه بابیه کرد و در ادعای مهدویت هم به گفته پیر آوری باب تحت تاثیر کاظم رشتی قرار داشت. (آوری، ۱۳۶۳: ج ۱/ ۱۱۹) پس تشکیل بابیت محصول تداوم یک جریان فکری بود و به چالشی سیاسی و اجتماعی علیه عقاید سنتی جامعه و سلطنت شد.

ملاحسین بشرویه

ملاحسین بشرویه با نام محمد حسین در روستای بشرویه در شهرستان فردوس از توابع مشهد در سال ۱۲۲۹ق متولد شد و پدرش ملا عبدالله صباغ بود. او در مدرسه میرزا جعفر با عقاید شیخیه آشنایی یافت و از پیروان آیین شیخیه شد و تصمیم گرفت در مکتب کاظم رشتی در عراق به ادامه تحصیل بپردازد و راهی کربلا شد. در فقه و عرفان و اصول شیخیه مطالعات زیادی داشت و به حدی بود که در مسئله مهمی چون گفت و گو با مخالفان اصفهان که با قشر مخالف عراق علیه بابیه متحد شده بودند، ملا حسین را راهی اصفهان کرد. (براقی، ۱۳۸۹: ۴۷-۴۴-۵۱؛ نورمحمدی، ۱۳۹۳: ۲۳۷) بعد از اتمام کارش به کربلا برگشت که در این زمان کاظم رشتی فوت کرد و ملاحسین جانشین استاد شد.

تربیت فکری ملاحسین در مکتب شیخیه، بستر مناسبی جهت اعتقاد به غیبت و ظهور امام عصر و مباحث واسطه میان مردم و امام شد. از این رو وی یکی از پیروان سرسخت این مکتب بود که تا قبل از گرایش به بابیت هم در سخنرانی های خود به بیان عقاید شیخیه می پرداخت و بخصوص بعد از مرگ استادش آقای رشتی در انتظار ظهور موعود بود. این موضوع روشنگر این است که گرایش وی به باب از سر انتظار مظهر جدید و ادامه راه استادانش بود و او یکی از افرادی است که در جریان ارتباط بین شیخیه و بابیه گام مهمی برداشت و بسیاری از همراهان شیخ احمد احسانی را به آیین بابیت به عنوان ادامه دهنده راه شیخیه وارد این فرقه جدید کرد. البته آقای رشتی در اواخر زندگی خود به طور مداوم خبر از ظهور موعود داده و زمان آن را نزدیک می دانست و به شاگردانش توصیه کرده بود که در امر یافتن مهدی موعود پیش قدم باشند. وی حتی از شاگردان خود درخواست کرد تا منبر و مقام را ترک کنند و از کربلا خارج شوند و در مناطق مختلف به دنبال مظهري الهی بگردند که ظهورش فرا رسیده است. از این رو شاگردان استاد به مناطق مختلف پراکنده شدند و هر یک به سویی جهت یافتن نشانی از امام عصر بودند.

کاظم رشتی حتی نشانه هایی از ظاهر او را هم بیان کرده بود و مدعی بود که این اطلاعات را از کتب مختلف آسمانی و اخبار و احادیث به دست آورده است و خواسته بود تا شاگردانش در پی این نشانه ها برای یافتن موعود باشند. ملاحسین هم توصیه های استاد را دنبال کرده و بعد از مدتی سفر خود را شروع کرد و راهی وطن شد. ملاحسین این بار سفر از طریق دریا و خلیج فارس را برگزید که از این طریق به بندر بوشهر رسید و تصمیم گرفت در ایران به دنبال نشانه هایی از وجود موعود باشد. بدین ترتیب ورود او به بوشهر آغاز جست و جو هایش شد و از قضا این منطقه یکی از مکان های اصلی تبلیغ عقاید باب بود. (براقی، ۱۳۸۹: ۵۷) این منطقه از این نظر که بندر بود و در اینجا تجار زیادی از مناطق دیگر رفت و آمد داشتند، مکانی مناسب برای تبادل اندیشه ها و عقاید بود و در اینجا تلاقی اندیشه های شیخیه و بابیه و اتحاد آن دو اتفاق افتاد.

ملا حسین در این شهر با علی محمد باب آشنا شد و از مقصودی که در پی آن بود برای باب سخن گفت و سواش این بود که می‌تواند در این شهر به خواسته خود یعنی یافتن حضرت موعود برسد یا خیر. علی محمد شیرازی از او در باب نشانه‌هایی که استادش کاظم رشتی گفته بود سوال کرد و آن نشانه‌ها این بود که «... سن مبارکش وقتی که ظاهر می‌شود کمتر از ۲۰ و متجاوز از ۳۰ سال نیست دارای علم الهی است قامتش متوسط است از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و مبرا است.» (زرنندی، ۱۳۸۶: ۴۱)

بعد از بیان این ویژگی‌ها، باب خود را شخصی که ملاحسین در پی او بود، دانست و بعد تفسیر سوره یوسف و دیگر مباحثی که میان آنها رد و بدل شد، ملاحسین چهره باب را تجسمی از وعده‌های استاد خود دانست. درواقع این دیدار به رویدادی مهم در آغاز تاریخ بایبه بدل گشت و گذاری از مرجع شیخیه به مکتب بایبه اتفاق افتاد. علی محمد اولین کسی بود که ملاحسین نشانه‌ها را در او پیدا کرد و از کلامش به صحت سخنانش پی برد و با تفسیر سوره یوسف که هر ایه اش را باب به یک سوره جدا تقسیم کرد و تفسیر نوشت که وعده تفسیر آن سوره هم به عنوان نشانه‌ای به ملاحسین داده شده بود.

وی بین سخنان باب با سخنان شیخ احمد و سید رشتی مخالفت چندانی را ندید و اطمینان یافت که شخص مورد نظر اوست و از این پس در زمره یاران باب درآمد. اینچنین در منابع آمده است که «مدت چهل روز تنها خود ملاحسین بر ادعای علی محمد عقیده مند بود. ولی در شش ماه بعد ۱۷ نفر دیگر از پیروان شیخ و سید به گفته علی محمد به بابت اعتراف نمودند.» (حسینی، ۱۳۸۸: ۶۲) در اینجا مفهوم حی شکل گرفت به معنای اولین کسانی که ایمان آوردند. ملا حسین بشرویه را از ارکان بزرگ بایان دانسته‌اند که نزد بایان دارای شان و مقام بسیار است. باب به او لقب باب الالباب را داد و او از نخستین کسانی است که در زمینه پیشرفت باب، نقش بسیار موثری داشت. (زعیم الدوله تبریزی، بی تا: ۵۲)

یکی از القاب ملاحسین بشرویه حی اول است و این مفهوم مشابه کلمه حواریون در اعتقاد مسیحیان است و حواری اول کسی است که حلقه‌ی ایمان را گشاده است. اما در اعتقاد بابیون گروهی به نام حواری هستند که اینان به عنوان اولین نفرات ایمان آورنده به علی محمد باب تلقی می‌شوند و به غیر از ملاحسین تعداد ۱۷ نفر دیگر هم در همان آغاز ادعای باب به او پیوستند. ملاحسین و جمع ۱۷ نفری که تعدادشان به ۱۸ می‌رسد را حواری می‌نامند و ملاحسین هم اولین حی و در راس این افراد قرار دارد. به همین منظور در اعتقاد بایان یکی از اعداد مقدس عدد ۱۹ است، چراکه جمع این تعداد با کاظم رشتی که بسیاری از حواری‌ها از شاگردان او بودند، ۱۹ نفر می‌شود و عدد ۱۹ را واحد اول می‌خوانند. (نورمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۴۲)

ملاحسین کسی است که بعد از خروج باب و ادعای نیابت او به تبلیغ جریان بابت پرداخت و شهر به شهر سفر کرد و افرادی همچون ملا محمد تقی هراتی از فقهای اصفهان و حاجی آقا جانی از تجار مشهور کاشان را به کیش بابت وارد کرد. وی در تهران به حضور محمد شاه قاجار و میرزا آقاسی هم رسید و دعوت باب را مطرح کرد اما مورد قبول واقع نشد و با او مخالفت کردند. بعد از تهران به خراسان رفت و به محمدعلی بارفروشی و قره‌العین دختر ملاصالح برغانی که از پیروان باب بودند، نامه نوشت و خواست به خراسان بیایند و دعوت خود را اشکار کنند. از دیگر علمایی که به این کیش وارد ساخت، ملا عبدالخالق یزدی و علی اصغر نیشابوری بودند. (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۳۴-۳۵)

ملاحسین به مرور زمان تبلیغات خود را در سطح جمعی قرار داد و به جنبشی اجتماعی مبدل شد که با وجود مخالفت حکومت به کارش ادامه داد. جریان سفرهای بی‌شمار ملاحسین به شهرهای مختلف از شمال تا جنوب و از شرق به غرب نشان از سازمان‌یافتگی تدریجی بابت است. او و باب بسیاری از شاگردان خود را به شهرهای مختلف جهت انجام تبلیغات و بیان افکارشان اعزام می‌کردند و بدین ترتیب در هر شهر برای خود پایگاهی می‌ساختند.

البته عده ای از علما هم در صف مخالفان وی قرار داشتند و ملاعلی اصغر نامی، باب و اصحابش را بر منبر لعنت فرستاد و حتی ملا حسین را مدتی زندانی کردند تا زمانی که بعد از شورش آصف الدوله و هرج و مرجی که به میان آمد، آزاد شد. وی باز هم به سفرهای خود ادامه داد و در سبزوار میرزا تقی جوینی با او همراه شد و علاوه بر دعوت های فردی از بزرگان، مردم عادی را هم به بابیت فراخوانده و در این راستا عده ای از اهالی میامی به او پیوستند. در این زمان با مرگ محمد شاه که از مخالفان باب بود، موقعیت بیشتری برای دعوت ملاحسین فراهم شد و از طرفی در امر تبلیغ با قره العین و ملاعلی بارفروشی همکاری کرده و دامنه تبلیغاتشان را گسترش دادند. (همان، ۳۴-۳۵-۳۶-۳۷)

بدین ترتیب ملاحسین با تمام توان و قوای خود در خدمت رسانی به باب تلاش می کرد و او از « بزرگترین رسولان باب بود، که همه ی سختی ها را تحمل میکرد و با بیان شیوا و رسایی که داشت، با هرکس که مناظره می کرد، وی را مغلوب و مجاب می ساخت.» (فضایی، ۱۳۹۲: ۱۰۵) او را اولین شخص می دانند که تعالیم و آموزه های باب را به سطح اجتماعی رساند و نماینده تبلیغی و عملی این آیین نوظهور شد.

ورود ملاحسین به مازندران

در زمانی که ملاحسین زندانی شد، ملا علی بارفروش به بارفروش (بابل) در مازندران رفت. ملاحسین هم بعد از آزادی به درخواست باب به او پیوست و لقب سید علی را از باب دریافت کرد و همچنین باب عمامه سبز رنگی برایش فرستاد. وی علمی سیاه به دست گرفت و عمامه بر سر گذاشت و در ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ راهی مازندران شد. سفر او دوماه طول کشید اما نتایج خوبی از حیث جمع آوری همراه داشت و حدود ۳۰۰ نفر از مردم بارفروش به آیین بابیت پیوستند. اما با انتشار این خبر جمعی از علما به مخالفت برخاسته و شرح ماجرا را به احتشام الدوله خانلر حاکم مازندران و سرتیپ عباسقلی خان گفتند و آنها محمدبیک داور را با سیصد تفنگچی به نبرد با بابیان فرستادند.

در این نبرد تعدادی زخمی و کشته شدند و سرانجام ملاحسین ادامه جنگ را به صلاح ندانست و فرصت خواست تا با همراهانش مازندران را ترک کنند و عباسقلی تعدادی از افرادش را با آنان جهت اطمینان فرستاد تا به هنگام خروج از محدوده مازندران همراهیشان کند. در مسیر افراد عباسقلی به اموال بابیان طمع کردند و میانشان درگیری شد و بابیان عده ای از آنها را به قتل رساندند و ملا حسین هم از خروج خود پشیمان شد و به قلعه طبرسی جهت مهیا کردن تجهیزات دفاعی خود رفت. (نورمحمدی، ۱۳۹۳: ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴) در این قسمت باید متذکر شویم که مازندران یکی از پایگاه های سنتی تشیع بوده و منطقه ای بود که در جریان مبارزه با حکومت و در ماجراهای درگیری مذهبی همیشه در تاریخ پیشگام بوده است. ورود ملاحسین بدانجا و توصیه باب بی دلیل نیست و این آغاز نقطه عطفی برای جریان بابیت بود، هرچند که به قیمت از دست دادن جان ملاحسین تمام شد. افراد بسیاری در این منطقه به فرقه بابیت گرویدند و البته واکنش های تندی هم از جانب علما و حکومت دریافت کردند که گسترش این فرقه تهدیدی برای اقتدار دولت و جامعه مذهبی محسوب می شد.

در باب ورود به قلعه طبرسی و ایجاد پایگاهی دفاعی و به نوعی نظامی برای بابیان که بتوانند خود را برای هر نوع تهدید و حمله ای آماده کنند، فاز جدیدی از حرکت بابیه بود. آنها از حوزه تبلیغ و دعوت، به حوزه درگیری نظامی وارد شدند و جنبش دینی مذهبی آنها تبدیل به قیامی علیه نه تنها جامعه مذهبی سنت گرا که در برابر حکومت شد. ملاحسین به جای اینکه از مازندران خارج شود و به رویه

تبلیغی خود در انجا و ایجاد درگیری با روحانیون شیعه پایان بخشد، به مقاومت رو می آورد و تعدادی از مردم محلی آن نواحی هم در قلعه به جمع آنان افزوده می شوند.

این منطقه مقبره شیخ طبرسی بود که ملاحسین و همراهانش به آنجا رفته و خندق و سنگرهایی ساختند تا در زمان جنگ و درگیری آنجا مرکز عملیاتی آنها باشد. در همین زمان به مناسبت جلوس ناصرالدین میرزای ولیعهد به تخت سلطنت و تاجگذاری، علمای مازندران برای عرض تبریک و اهدای پیشکش های خود به تهران رفتند. در این زمان فرصت مناسبی برای بابیان فراهم شد تا به ادامه دعوت خود و آماده سازی تجهیزاتشان بپردازند. در کتاب دوگوبینو افراد حاضر در قلعه حدود دو هزار نفر بیان شده است و به مردم وعده داده بودند که بابیان می خواهند مازندران را به دست بگیرند. در همین ایام خبرهای طبرسی و زیاده روی های بابیان را به گوش شاه جوان رساندند و او دستور سرکوب این فرقه را صادر کرد. (نورائی، ۱۳۶۲: ۴۱؛ دوگوبینو، ۱۴۰۲: ۱۵۹-۱۶۰)

فرقه ای که خود را با پناه گرفتن در قلعه طبرسی برای اولین نبرد آماده می کرد و از تعداد نفرات آنها می توان به روحیه منسجم بینشان پی برد. جنبشی که به یکی از چالش های مهم در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه تبدیل شده و موجبات نگرانی شاه جوان را فراهم ساخته است به حدی که وی دستور به قلع و قمع آنها می دهد و امیرکبیر و شاه در صف دشمنان بابیون قرار می گیرند و امیرکبیر هم به شدت در سرکوب آنها مصمم بود.

نکته دیگر که باید مطرح کرد این است که در زمان حضور ملاحسین در مازندران، بهاءالله هم در مازندران سکونت دارد. وی همان کسی است که بعد از مرگ باب از مدعیان جانشینی بود و به تشکیل فرقه بهائیه دست زد و ملاحسین و بهاءالله در همان ابتدایی که ملاحسین وارد بارفروش شد، با یکدیگر ملاقات کردند و متحد شده بودند. (براقی، ۱۳۸۹: ۱۲۲) از منظر تاریخی مواجه شدن این دو نفر با یکدیگر خیلی مهم است و موجب اتصال دو فرقه بابیت و بهائیت می شود. البته در ابتدا بهاءالله از پیروان باب بود و مدعی فرقه جدید خود نبود اما مدت زیادی از این ماجرا و اتحاد بهاءالله با بابیان در مازندران نگذشته بود که ظهور یک جریان جدید در ادامه جنبش بابیت اتفاق افتاد.

در نهایت در جنگ بین بابیان و جمعی از مردم هزارجریب، سوادکوه، ساری و علی آباد به رهبری اقا عبدالله، بابیان آنها را شکست دادند و دست به جنایتی عظیم در روستای افرا زدند و تمام افراد آن حتی زن ها و کودکان را به قتل رساندند. بعد از این جریان ناصرالدین شاه، شاهزاده مهدی قلی پسر عباس میرزا را برای دفع آنها فرستاد و وی با جمعی از اهالی هزارجریب، کرد ها و ترکان به روستای واسکس در نزدیکی علی اباد رفت و اردو زد. وی بابیان را دست کم گرفته و آنها را در حدجنگ باخود نمی دید و مدتی در اردو ماند و اقدامی نکرد. اما سرانجام با حيله ای که بابیان به کار بردند و با پنهان کردن هویت خود، توانستند به سرای شاهزاده وارد شوند و از طرفی در جهت تضعیف روحیه سپاهیان به دروغ خبر مرگ او را منتشر کردند.

این کار موجب تضعیف روحیه سپاه شد و عده ای فرار کردند و برخی هم کشته شدند و خود شاهزاده هم ناچار به فرار شد و حسین میرزا و داود میرزا پسر و نوه فتعلی شاه هم به قتل رسیدند و اموال شاهزاده توسط بابیان تصرف شد. (نورمحمدی، ۱۳۹۳: ۲۴۶-۲۴۷) نبرد بابیان در این مرحله و با عمل قتل عام و کشتارها وجهه شورشی به خود گرفت و موجب افزایش دیدگاه های منفی به آنان شد و بهانه ای جهت سرکوب گسترده تر به دست عمال حکومتی داد.

در این زمان عباسقلی خان لاریجانی هم که از لاریجان جهت مقابله با بابیان حرکت کرده بود، بدانجا رسید و اردو زد. وی به شاهزاده وعده داد که آنان را محاصره کرده است و به زودی شکستشان می دهد و مدعی بود که به تنهایی توانایی سرکوب آنان را دارد. اما شاهزاده توصیه کرد که آنها را دست کم نگیرد و سرانجام چند روز بعد در ۱۰ ربیع الاول ۱۲۶۵ ملاحسین و لشکریانش به قوای عباسقلی خان حمله کردند.

جنگ با شدت ادامه داشت و ملاحسین با عمامه سبزی به سر در میدان نبرد می تاخت تا زمانی که مورد هدف واقع شد و از سوی عباس قلی خان از ناحیه سینه و شکم به او شلیک شد. ملاحسین که به شدت اسیب دیده بود را به سوی قلعه و نزد ملا محمد علی بارفروشی بردند اما ملاحسین دوام نیاورد و بعد وصیتی که پیروان باب دامن حضرت اعلی را رها نکنند و جای دفن ملاحسین را هم به کسی نگویند، چشم از جهان بست و جان سپرد. ملا محمد علی خود او را به خاک سپرد و زندگی ملاحسین در سال ۱۲۶۵ق و در ۳۶ سالگی به پایان رسید. جنگ همچنان ادامه یافت و میرزا محمد حسین برادر ملاحسین فرماندهی را به دست گرفت و او به همراه ۸۰ نفر از دیگر یارانشان کشته شدند.

شاهزاده مهدی قلی میرزا چاره اتمام کار بابیان را در استفاده از توپ و خمپاره دید و از دولت تقاضای کمک کرد و اما با وجود آنها هم ۴ ماه بعد از مرگ ملاحسین محاصره قلعه طول کشید. بعد از محاصره طولانی مدت سلیمان خان، آذوقه آنها رو به اتمام بود و مجبور به خوردن گوشت و پوست و استخوان اسب ها و برگ درختان و علوفه ها شده بودند و تنها بعد از این زمان بود که تسلیم شدند و از شاهزاده امان خواستند. ملاعلی و ۲۱۴ نفر از بابیان را که در قلعه بودند به اردوی شاهزاده آوردند و شاهزاده که گمان می کرد آنها دوباره به کار خود و تبلیغاتشان ادامه می دهند، دستور داد ملا محمد علی و چند نفر از سران بابیه را زندانی کرده و بقیه را به قتل برسانند و بدین ترتیب محاصره قلعه طبرسی بعد از ۹ ماه به پایان رسید. (همان: ۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳)

همانطور که بیان شد این نبرد با مرگ ملاحسین رهبر جنبش و بسیاری از پیروان آنها به پایان رسید و این شکست نظامی از حکومت از منظر سیاسی یک شکست محسوب می شد اما از نظر فکری و عقیدتی، از اینجا و بعد اتحاد ملاحسین و بهاءالله زایش فکری جدیدی بود. حدودا یک سال بعد از این ماجرا و در سال ۱۲۶۶ق هم علی محمد باب را به علت عقاید و افکارش و به فتوای علمای تبریز اعدام کردند و بعد از مرگ باب این مکتب به دو فرقه ازلیت و بهائیت تقسیم شد.

انشعاب بابیه

مرگ سید علی محمد باب آغاز دوره ای از انشعاب و ظهور مرحله ای تازه و تکوین درونی و ایدئولوژیک بابیه بود. بعد از مرگ باب در تبریز و حامیان بزرگی همچون سید کاظم رشتی و ملاحسین بشرویه، پیروان باب به دلیل خلاء رهبری دچار سردرگمی فکری شدند تا زمانی که میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل به عنوان جانشین باب برگزیده شد. وی در این زمان در گیلان و مازندران به رهبری بابیان پرداخت و حسینعلی نوری برادرش هم به عنوان وکیل او در امر رهبری حمایتش می کرد. میرزا یحیی خیلی در اذهان عموم قرار نمی گرفت و بعد از سوء قصد بابی ها به ناصر الدین شاه که وضعیت بابی ها رو به وخامت گرایید و عده زیادی از سران آنها به قتل رسیدند، از نور در مازندران به گیلان و اذربایجان رفت و از آنجا عازم بغداد شد. (اعتضادالسلطنه، ۱۲۶۲: ۲۰۶-۲۰۷)

در واقع بابیان بعد از خروج از ایران و عزیمت به بغداد حدود یازده سال در آنجا ساکن بودند و بهاءالله در خدمت برادر بود، اما با سخنانی که در باب جانشینی باب انجام داد از سوی میرزا یحیی و ازلی ها طرد شد. بهاءالله مدتی به سلیمانیه در عراق رفت و بعد از اظهار پشیمانی دوباره نزد برادر بازگشت. جمعیت بابیان رو به افزونی نهاده بود و با توجه به اختلافاتی که با دیگر مسلمانان عتبات و بغداد داشتند و اختلافاتی که میان بهاءالله و صبح ازل رخ داد، آنها را به خارج از بغداد فرستادند.

در منابع اشاره شده است که در پی درگیری های میان آن دو، بهاءالله پیروانی خاصه برای خود جمع آوری کرده و از این به بعد بابیان به دو گروه ازلی و بهائی تقسیم شدند. دولت عثمانی هم حسینعلی را به عکا و میرزا یحیی را به قبرس فرستاد. (مکی، ۱۳۶۶: ۳۹۵؛ مفتون یزدی، ۱۳۳۰: ۱۴۱) از این پس بابیان دچار تفرقه ای اساسی شده و بهائیان به طور کامل از ازلی ها مستقل شدند و ایینی

که بهاء الله با نو اندیشی در اندیشه باب ایجاد کرد، تا امروز همچنان باپرجاست. بهاء الله تلاش بسیاری کرد برای تشکیل این جدید خود و در زمان جانشین او شوقی افندی، وی به ایجاد ساختاری منظم و سازمان یافته از بهائیان دست زد. برخلاف این بهائی، ازلی ها خیلی دوام نیاوردند و یحیی ازل بر خلاف برادر خود فعالیت چندانی نداشت و بر همان پیروان قلیل خود اکتفا کرد و در قبرس به رهبری خود ادامه داد. بعد از او یحیی دولت ابادی در تهران جانشینش شد و در واقع حیات فکری و سیاسی ازلی ها همزمان با مرگ صبح ازل به پایان رسیده بود. (افراسیابی، ۱۳۸۲: ۱۲۵) شاید بتوان ریشه هویت یافتن این دو گروه را در واقعه قلعه طبرسی یافت، همانجایی که بابیان عده کثیری از یاران خود را از دست دادند و شکستی بزرگ را متحمل شدند. پیروان باب عده ی زیادی از رهبران و بزرگان خود را از دست دادند و در بحران خلاء جانشین و رهبری، با شنیدن داعیه دو تن از افراد مورد اعتماد باب به آنها دست یاری دادند.

از طرفی حسین بشرویه از جمله یاران تاثیر گذار و وفادار به باب بود که توانست این جنبش را از سطح فکری و عقیدتی به اجتماع و سیاست بکشاند و تلاش های مستمر او سبب گسترش دامنه نفوذ بابیان در سراسر ایران شد. تلاش وی در پیوند دادن دو فرقه شیخیه و بابیه، بعد ها منجر به پدید آمدن این هایی شد که به دنبال ارائه قرائتی نو از دین در مقابل بحران های دوران قاجار برآمدند. پس بدین ترتیب می توان یک پیوستگی تاریخی را در بررسی فرقه های شیخیه، بابیه، ازلیه و بهائیه مشاهده کرد که یک مسئله چالش برانگیز در دوران قاجاریه را ایجاد کردند و بازماندگان آنان یعنی بهائیان در زمان حکومت پهلوی و حتی تا امروز با مسائل و مشکلاتی رو به رو هستند.

نتیجه گیری

ملاحسین بشرویه به عنوان یکی از رهبران اولیه جنبش بابیه محسوب می شود که با گسترش دامنه تبلیغات خود، این جنبش را به یک حرکت سیاسی-اجتماعی در مقابله با حکومت تبدیل کرد. ملا حسین تا بدانجایی پیش روی کرد که در تلاش برای حفظ عقاید خود و انسجام سیاسی پیروان باب، جانش را به خطر انداخت و به درگیری نظامی با حکومت پرداخت. وی بعد از برقراری پیوند بین دو فرقه شیخیه و بابیه، در صف پیروان بابیه به عنوان یکی از تاثیرگذارترین افراد در گسترش این آیین شناخته می شود. از عوامل موثر و محرک های اصلی او، پیش زمینه های فکری بود که در دوران خدمت رسانی به مکتب شیخیه و در مکتب استادانش شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی فرا گرفته بود. آن اعتقاداتی که به ظهور منجی و موعود بشریت و واسطه میان امام عصر و مردم داشت، همه ی اینها سیر عقیدتی او را تشکیل داده و موجب تداوم حضور او در صف منجیان ظهور و افرادی مثل احسانی، باب و بهاء الله بود. در نوشته حاضر ملاحظه کردیم که چطور ملاحسین بشرویه که آثار موعود را در سیرت علی محمد باب دید، در صف خدمتگزاران او در آمد و در جهت تبلیغ دعوی باب مرزهای بابیت را از شمال تا جنوب ایران گسترده کرد. او در این زمینه به سفرهای طولانی مدت پرداخته و در نهایت راهی مازندران در خطه شمالی ایران شد و در پی گسترش دعوت خود دست به مقابله نظامی و درگیری با روحانیون و بزرگان این منطقه و عمال حکومت زد و در نهایت هم در نبرد هایی که در قلعه طبرسی داشت، جان سپرد. این واقعه در قلعه طبرسی و مرگ علی محمد باب در مدت زمانی قلیل بعد از آن موجب ایجاد فرقه های ازلی و بهائی با قرائتی نواز عقاید بابی شد.

کتابنامه

- آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران از تاسیس تا انقراض سلسله قاجار. مترجم محمدرفیعی مهربادی. تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳. ج ۱.
اعتضادالسلطنه، علی قلی. فتنه باب. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک، ۱۳۶۲.
اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه. تهران: دبیر، ۱۳۸۶.

- افراسیابی، بهرام. تاریخ جامع بهائیت. تهران: مهر فام، ۱۳۸۲.
- براقی، فیروز. بشرویه زادگاه جناب ملاحسین باب الباب. تهران: بنیاد فرهنگی نحل، ۱۳۹۸.
- حسنی، حسن. مباحثی پیرامون بهائیت. قم: عطر عترت، ۱۳۸۸.
- دارمستتر، جیمز. مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم. مترجم محسن جهانسوز. تهران: کتابفروشی ادب، ۱۳۱۷.
- دوگوینو، کنت. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. تهران: شفیعی، ۱۴۰۲.
- زرنندی، نبیل. مطالع الانوار. مترجم عبدالحمید اشراق خاور. تهران: مرآت، ۱۳۸۶.
- زعیم الدوله تبریزی، مهدی قلی. مفتاح باب الایواب یا تاریخ باب و بهاء الله. اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه، بی تا.
- شمیم، علی اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: بهزاد، ۱۳۸۷.
- صباحی، محمود. تاملات دیر هنگام در باب آغازگری باب و آموزگری بهائی. آلمان: فروغ، ۱۳۹۸.
- فضایی، یوسف. تحقیق در تاریخ و عقاید: شیخیگری بایبگری بهائی گری و کسروی گری. تهران: اشیانه کتاب، ۱۳۸۲.
- مفتون یزدی، مفتوح. باب و بهاء را بشناسید. بی جا: بی نا، ۱۳۳۱.
- نورمحمدی، مهدی. شیخیه و بابیه در ایران. تهران: نگاه، ۱۳۹۳.
- هدائی، ابوتراب. بهائیت دین نیست. تهران: فراهانی، ۱۳۴۸.
- هدایت، رضاقلی خان. روضه الصفای ناصری. مصحح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر، ۱۳۸۰، ج ۱۰.

